ذاغورات

لوطی‌گری به نجسی‌خوردن نیست مشتی!

داش منوچ

جام‌جمی مقیم جشنواره فیلم فجر

تو نمیری اگه این جوادخان عزتی اعاده حیثیت نکرده بود از بچه‌های پایین، داش‌مشتی‌های شوش و دروازه‌غار و راه‌آهن و مولوی رو ردیف می‌کردیم و ستون‌کشی به سینمای ملت و جشنواره که حساب این هاشمِ نامراد رو بذاریم کف دستِ لامروتش! آخه مشتی! مگه لوطی بودن فقط به خط چاقوی رو صورت و دستمال یزدی و لخ‌لخ‌کردن تو سفره‌خونه‌اس اونم توی محل و جلوی چش زن و بچه که این طوری دور برداشتی و فرک کردی خیالیه.

نه داداش! جربزه داشتی به جای خرد کردن قفل پدال تو سر ضعیفه‌ها یه توک پا می‌اومدی گاراژ ممد چغر، پایین‌تر از میدون شوش تا گوشی دستت بیاد بطری نجسی رو یه قورت بالا دادن و شلتاق انداختن تو محل و قداره‌کشی دم در خونه و جلوی چشم پیرزال‌های گیس‌سفید و این قبیل ادا و اطوارها بیشتر به درد همون مافیابازی می‌خوره نه لوطی‌گری! آقا شوما حالا این ذاقورات چند خط بالاتر رو جدی نگیرید! اعصاب معصاب‌مون حسابی خط‌خطی بود از دست این خبطی که هاشم کرده بود. روی همین حساب هم یه جوری که قابل پخش باشه و بوق ممتد روی حرفامون نذارن مجبور شدیم یه ذره غرغر کنیم بلکم آمپر داش‌تون بخوابه!

آهانده... آقا تا یادمون نرفته اینو هم بگیم که معلوم نی کی رفته این کلیپ نافرم چی چی خبری این فیلم «شنای پروانه» رو نشونِ ننه ما داده. ملتفت هستین که این آبجی ما پانته‌آ بهرام چه دسته گلی آب داده و حماسه‌ای خلق فرموده که! حالا یه خدا نیامرزیده‌ای رفته و اینو نشونِ ننه منوچ داده. ننه هم شک برده که ما این روزا کجا غیب‌مون میزنه و شک برده که نکنه داش منوچ سرویس رفتن و دنده چاق کردن وسط بر و بیابونو بی‌خیال شده باشه. دیشب اومده لچک به سر گوش ما رو تاب داده که نفهمم پات به این جور جاها باز شده باشه که دیگه نه تو نه من! آقا مایی که یه گاراژ جلومون خم و راس میشن پاهامون عینهو منبع اگزوز ترکیده و داغ ماک شروع کرد به لرزیدن که غلط بُکنیم همچین جاهایی بریم ننه!

وسط این همه غرزدن و نک و ناله کردن یه قصه بانمک و بامزه هم واسه‌تون تیریف کنیم جالبه! آقا آخر شبا برگشتن از این سینمای ملت به عمق پایین شهر تهران واسه ماها که یه مصیبت عظماست این بدبخت خبرنگارها و روزنومه‌چیا چی می‌کشن! یکی‌شون همین آق ممصادق علیزاده که یه لنگش روزنومه‌س و یه لنگش سینما و اون یکی لنگش... آهان آدیمیزاد دو تا لنگ بیشتر نداره! جونم براتون بگه که علیزاده وسط اون سرمای گداسوزِ گداکش اومده آخر شبی موتورشو آتیش کنه و راهی خونه که جناب موتور سرسیفید بازی راه میندازه و روشن نمیشه! همه که خوش‌رکاب نیستن بی‌کنتور به داش منوچ رکاب بدن که!

این علیزاده هم مجبوریده شده موتور خاموش بندازه و این سرپایینی خیافون ولیعصر رو بندازه بیاد پایین! سرپایینی‌ش که هم قربونش برم اونقدری هست که شیرین بتونی تا خود راه‌آهن خاموش و خلاص بیای! اصن این سرازیری بالا به پایین ولیعصر، شیک و مجلسی این چی‌چی اختلاف طبقاتی را رسما به فنا داده! خولاصه که داش ممصادق هرچند موتورش پا نداده اما طبیق آخرین راپورت‌ها، سالم و سلامت رسیده بوده منزل!

حالا سوای این خاله‌زنک‌بازیا یا به قول این آبجی‌مون زینب مرتضایی‌فرد عمو مردک‌بازیا اما اگه بیلیت «شنای پروانه» گیرتون اومد حتما برید! این داش‌مون محمدآقای کارت رو می‌گم که کارگردون این فیلم هم بوده خوب واسه بچه‌های پایین مرام گذاشته. اصن جون داداش همین که رفت پیش تیریبون و سرشو بالا گرفت و با صاف و ساده گفت که بچه پایینه و نخواسته بچه‌های پایین رو لجن‌مال کنه واسه ما یکی کلی توفیر داشت و کلی کیف‌مون کوک شد. حالا این همه هندونه شهریار زیر بغل فیلم گذاشتیم اما یادتون باشه ته تهش باهاس با حاج خانوم‌تون برید و اگه بچه مچه دارید نقدا بی‌خیالش شید!

نگاه یک

اثری مهم از یک فیلمساز جوان

افشین علیار
منتقد و نویسنده سینما

محمدکارت بعد از ساخت چند مستند، «شنای پروانه» را به عنوان اولین اثر سینمایی‌اش ساخت؛ اثری با مضمون اجتماعی که گوشه‌ای از التهابات خشونت‌برانگیز جامعه را نشان می‌دهد.

مهم‌ترین نکته در شنای پروانه، فیلمنامه بی‌نقص آن است. اساسا فیلمسازان اولی در قصه‌گویی و فیلمنامه کم می‌آورند و مجبور می‌شوند از خرده‌پیرنگ‌ها یا تکنیک ساختاری استفاده کنند؛ اما شنای پروانه در یک مسیر مشخص حرکت می‌کند. این فیلم قهرمان‌سازی می‌کند، اما روند قهرمان‌سازی‌اش الزاما مطابقتی با انتظار ما در جایگاه مخاطب ندارد و به پایانی غیرمنتظره ختم می‌شود. در فیلم می‌بینیم شخصیت‌ها به درستی معرفی می‌شوند و کارکرد شخصیت‌ها در تداوم داستان نقش مبرمی دارد. بسترسازی داستانی برای خلق چنین فیلمی نیاز مهمی به رویکرد روانشناختی آدم‌ها دارد و فیلمساز به درستی توانسته از موقعیت جغرافیایی این آدم‌ها بهره گیری کند و با خلق یک حادثه، اتفاق‌های دیگری را بر اساس موضوع اصلی به فیلم اضافه کند. فیلمساز در به کارگیری موقعیت‌ها آنچنان از لحاظ ساختاری و خلق موقعیت سنگ تمام گذاشته است که نمی‌شود حتی یک لحظه چشم از پرده برداشت، طوری که تداوم و پیگیری رخدادها و ایجاد بحران در شکلی نمایشی امکان همذات‌پنداری به مخاطب می‌دهد. چیدمان رخدادها و گره‌افکنی‌های متعدد که در فیلم دیده یا احساس می‌شود آنقدر جسورانه است که انگار دو نویسنده جوان این فیلم که فیلم «جان‌دار» را ساخته‌اند با تحقیق و پژوهش فیلمنامه را نوشته‌اند.

همان طور که گفته شد نوع روایت و لحن است که شنای پروانه را جلو می‌برد و عنصر اساسی فیلم یعنی غیرت باعث شکل‌گیری این اثر شده است، اما از سوی دیگر بحث غیرت و در ادامه قصاص به انتقام تبدیل می‌شود و فیلمساز مسیر قصه‌گویی‌اش را با تعلیق‌های بجا گره می‌زند. این تعلیق‌ها تقلبی نبوده و هدف آنها کشش درام و ایجاد موقعیت برای گره گشایی است و محمدکارت روند قصه‌گویی‌اش را اگرچه بر اساس یک بحران چیده است، اما گره‌های ایجاد شده در فیلم به واقعگرا بودن موضوع به عنوان یک معضل اجتماعی باعث تداوم قصه شده است، طوری که در هیچ یک از فصل‌های فیلم ریتم قصه افت نمی‌کند. این روند التهاب‌آور قصه جدا از موقعیت‌های نمایشی‌اش برشی از جامعه کنونی ماست، قشری از جامعه ما که برای رسیدن به اهداف‌شان حاضرند هر کاری بکنند.

محمد کارت با بسترسازی موضوعی یا خلق شخصیت هاشم توانسته سیاهی و تلخی‌های فرزندانشان جامعه را نشان دهد. بر همین اساس فیلمساز با قالبی مشخص نگاهی به جامعه کوچک‌تر یعنی خانواده داشته، نقش خانواده در تربیت فرزندانشان مهم این فیلم محسوب می‌شود؛ اما در ادامه فرزند خلف خانواده یعنی حجت با شنیدن حقایق دچار تغییر شخصیت می‌شود و او که دنبال آزادی برادرش بوده یکباره فکر می‌کند انتقام گرفتن از هاشم برای تلافی کردن می‌تواند باعث آرامش روحی او شود. فیلمساز در به وجود آوری موقعیت‌ها و ایجاد تعلیق‌های سکانسی کوشیده است حفره‌ای در مضمون جا نگذارد، اساسا شلوغ بودن محیط داستان و موقعیت‌هایی که پیش می‌آید باعث نشده فضای فیلم الکن شود. فیلمساز به عنوان یک کار اولی در بخش اجرا و تکنیک توانسته در پلان‌های شلوغ کادرهای استانداردی ببندد و این تبحر حتما از تجربه‌های قبلی‌اش یعنی سینمای مستند می‌آید. محمد کارت به خوبی می‌تواند نما را کنترل کند و تلاش او برای ساخت یک ملودرام اجتماعی جواب مثبت داده است و او گرفتار ادا و اطوار فرمیک نشده و این گونه احساس می‌شود که برای او مضمون مهم‌تر از فرم است. بازی جواد عزتی و همچنین امیر آقایی و دیگر بازیگران نکته مثبتی برای این فیلم محسوب می‌شود. محمد کارت به درستی توانسته از بازیگرانش بازی بگیرد و شنای پروانه برای محمد کارت به عنوان اولین فیلم، یک اثر کامل به حساب می‌آید. این فیلم تماشایی قطعا در اکران عمومی با استقبال مخاطب مواجه می‌شود و حتی می‌توان به جرات گفت محمد کارت از امیدهای آینده سینمای ایران است.

«شنای پروانه» ساخته محمد کارت را می‌توان تا روز دوم، پدیده اصلی جشنواره فیلم فجر دانست. نشست خبری فیلم هم یکی از شلوغ‌ترین نشست‌های خبری این دو روز بود امروز سراغ این فیلم رفتیم

نگاه دو

در مزیت توریست نبودن

مهدی محمدی
فعال فرهنگی

محمد کارت بیش از یک دهه است که در مقام مستندساز در بطن و فیها خالدون آسیب‌ها و نابهنجاری‌های اجتماعی وول می‌خورد. این را از این جهت گفتم که بدانیم او شناخت کافی و وافی از مساله‌ای دارد که حالا برایش فیلم ساخته است. این فیلم را کسی می‌تواند بسازد که با زیر و بم مسائل و نابهنجاری‌های اجتماعی و مسائل حاشیه‌نشینی آشنا باشد و بتواند به خوبی آن را بسازد. فیلم از نظر فرمی با مسائل و مشکلات ریز و درشتی دست و پنجه نرم می‌کند، با این حال اما شناخت و تسلط فیلمساز روی مساله‌ای که دست گذاشته باعث شده تا حدی این ایرادات کمتر به چشم بیاید و حداقل آن که مخاطب عمومی‌تر چنان مقهور موضوع و بستر فیلم می‌شود که این اشکالات ممکن است چندان به چشم نیاید. این مدیون شناخت ریز و جزئی کارت از موضوع و سوژه فیلم است. موضوعی که دستمایه پرداخت سینمایی او قرار گرفته چنان به مانند موم در دستان او نرم و مسلط به بالا و پایین کار است که به تنهایی می‌تواند بار چند مشاور را به دوش بکشد. این وضعیت را با بسیاری از فیلم‌های اجتماعی سال‌های اخیر سینمای ایران مقایسه کنید که فیلمساز بدون شناخت کافی و صرفا با پرداختی سطحی نه تنها چیزی به مخاطب اضافه نمی‌کند بلکه نرخ افزایش مصرف ژلوفن را بعد از تماشای فیلم در مخاطب بالا می‌برد. نکته دیگر فیلم آن که شنای پروانه به دلیل مستعد بودن برای فرامتن‌ها و طعن و کنایه‌های سیاسی و اجتماعی اما با موفقیت از کنار تمام این التهابات گذشته و قصه کلاسیک خود را روایت کرده و در نهایت هم یک فرد عادی برخاسته از متن جامعه را تبدیل به قهرمانی شایسته احترام می‌کند. جمله طلایی آقای کارگردان را نباید در نشست خبری از یاد برد: «سعی کردم نگاه توریستی به پایین شهر نداشته باشم.» بسیاری از آثار تلخ سینمای اجتماعی این سال‌ها بیشتر یک توریست فرهنگی در آسیب‌های اجتماعی‌اند تا یک مصلح اجتماعی!

آقا منوچهر راننده کاردرست کامیون در این ستون برایمان از روز دوم جشنواره گفته

تلگرافی از جشنواره

هانیه توسلی
بی‌صدا حلزون

هرچه نقش سخت‌تر باشد برای بازیگر جذاب است. من در جوی بودم که تعدادی ناشنوا و شنوا وجود داشت و با هم بر سر موضوع فیلم صحبت می‌کردیم در همین فیلم بود که متوجه شدم برخی ناشنوایان دوست ندارند کودکان خود را عمل کنند تا بشنوند.

بهرنگ دزفولی‌زاده
بی‌صدا حلزون

وقتی فیلمنامه را نوشتیم به ما گفتند وسیله‌ای مثل سمعک وجود دارد که برای کاشت حلزون مناسب است.
من معتقدم پولی که برای فیلمی هزینه می‌شود مثل پولی است که سر سفره می‌آید و باید پاک و تمیز باشد.

امیر آقایی
شنای پروانه

روزی که محمد کارت به من زنگ زد و طرح اولیه فیلم را با من مطرح کرد پشت تلفن خندیدم. چون فکر کنم اساسا تعریفی از من در سینما وجود دارد که فرد شق و رقی هستم. اما من نیاز به تحقیقات میدانی نداشتم. من هم مثل محمد از طبقه‌ای آمدم که نصف دوستانم زیرخاک هستند و برخی دیگر زیر حکم. سعی کردم ته‌لهجه لاتی را هم رعایت کنم.

برزو نیک‌نژاد
دوزیست

راه‌حل همه چیز را در خود ما و جامعه می‌دانم و هیچ انتظاری از هیچ نهاد و ارگانی ندارم. ما به‌جای آن که از دولت و ارگان‌ها توقع داشته باشیم، باید از خودمان شروع کنیم؛ زیرا آنها امتحان خود را پس داده‌اند. جامعه ما شامل آدم‌هایی است که دورهم جمع شده‌اند باید زخم‌های کهنه خود را دور بریزیم تا بتوانیم با هم گفت‌وگو کنیم و دیالوگ شکل بگیرد.

گفت‌وگو با فیلمنامه‌نویسان «شنای پروانه» که به

قصه خوب

محمدصادق علیزاده
ادبیات و هنر

«شنای پروانه» ساخته محمد کارت را می‌توان تا روز دوم، پدیده اصلی جشنواره فیلم فجر دانست. فیلمی که قصه اصلی خود را در جنوب شهر روایت می‌کند؛ جنوب شهر با همه ناهنجاری‌ها و رفتارها و آداب بعضا خلاف عرف. این وسط اما «شنای پروانه» یک قهرمان دارد.
قهرمانی که البته یک آدم معمولی است و به مرور در ادامه قصه تبدیل به یک قهرمان می‌شود و به اصطلاح عموم، حساب همه آدم بدهای فیلم را به قاعده و اندازه کف دستشان می‌گذارد. نشست خبری فیلم هم یکی از شلوغ‌ترین نشست‌های خبری این دو روز بود.
همه اینها باعث شد سراغ فیلمنامه‌نویسان جوان فیلم برویم که در کنار محمد کارت به عنوان کارگردان تجربه سه نفره‌ای از سناریو نوشتن را پشت سر گذاشته و موفق هم از آن بیرون آمده‌اند.
حسین دوماری و پدرام پورامیری در وضعیت شلوغ بعد از کنفرانس خبری پذیرای ما بودند. ادعای پایین شهری بودن خودشان هم صرفا یک ادعا نبود و ته‌لهجه‌هایشان در صحبت کردن نشان از صداقت گفتارشان داشت.

قصه ملتهب و بعضا با خشونت شما اما در مجموع، تصویری منفی و نابهنجار از جنوب شهر و آدم‌های آن ارائه نمی‌کند. بلکه برعکس، قهرمان اصلی شما یک آدم معمولی و مثبت از همین بافت است. برای این کار تعمدی داشتید؟!

دوماری: بله. دلیل اصلی‌اش شاید این باشد که خودمان اهل چنین مناطقی هستیم. من و پدرام بزرگ شده پایین شهر کرمان هستیم و خود محمد کارت هم از بچه‌های جنوب شهر شیراز است. این یعنی هر سه نفرمان که پای این فیلمنامه نشستیم، بچه جنوب شهر هستیم و در این بافت‌ها بزرگ شده‌ایم. احتمالا اگر تعصب بیجا را کنار بگذاریم نتیجه طبیعی این واقعیت هم می‌شود آن که به جایی که در آن بزرگ شده‌ایم علاقه داریم و به خودمان اجازه نمی‌دهیم وقتی درباره واقعیت‌های بعضا نابهنجار آن صحبت می‌کنیم، آنها را بیش از اندازه تشدید کنیم یا خوبی‌هایش را نبینیم و تصویر و جوی منفی درباره آن به وجود بیاوریم. حتی اگر واقعیت منفی هم وجود دارد -که حتما وجود دارد- ما به عنوان هنرمند و فیلمنامه‌نویس و کارگردان وظیفه داریم آن را اصلاح کنیم، نه این که با تشدید کردنش، به‌مطرح کردن خودمان بپردازیم.

نکته دیگر این‌که «شنای پروانه» از همین منظر درست برخلاف عمده آثار سینمای اجتماعی سال‌های اخیر است.

دوماری: بله! این را در نظر داشتیم و می‌دانستیم و تعمدی بود. به این هم فکر کرده بودیم که خلاف جهت سینمای اجتماعی سال‌های اخیر است. صددرصد متفق‌القول بودیم و این را در نظرمان داشتیم که فیلم قرار نبوده و نیست ضد جنوب شهر عمل کند. نیت اصلی‌مان هم از ابتدا همین بود.

پورامیری:
ما خودمان از بچه‌های پایین محسوب می‌شویم و بافت و شخصیت‌ها و چالش‌های زندگی جنوب‌شهری ها را با تمام وجود لمس کرده‌ایم

پورامیری: همان‌طور که حسین گفت ما برای این فیلم نمی‌خواستیم سیاه‌نمایی کنیم. ما خودمان در این بستر بزرگ شده‌ایم. صرفا می‌خواستیم بحران یک انسان را در جنوب شهر نشان دهیم. شهر فیلم هم محدود به تهران نیست. این بحران می‌تواند در جنوب شهر دیگری در هر نقطه از کشور هم اتفاق بیفتد. از این جهت است که می‌گوییم محدود به تهران نیست. این بحران دارد در بستر جنوب شهر اتفاق می‌افتد و آدم‌ها و فضای این شکلی دخیل است و این ماجراها را پیش می‌برد. ماجراهایی که خودش جذاب است و می‌تواند موضوع را واقعی‌تر کند. علتش هم شاید آن باشد که ما شناخت بیشتر و بهتری نسبت به این شخصیت‌ها و آدم‌های آن قشر و آن بافت داریم.

یعنی از بچگی قاتی لات و لوت‌ها و اراذل و اوباش بوده‌اید؟